

# استقلال و استعمار

چرا ایرانیان سی یک سال پس از انقلابی که خواست اصلی اش آزادی بود، آن را به دست نیاورده اند؟ مگر در این سی و یک سال در ایران استعماری وجود داشت که مانع بشود؟ پس چرا آزادی به دست نیامد؟ واقعیت این است که آزادی با حذف استبداد و برقراری حاکمیت مردم به دست می آید، نه با حذف استعماری که در ایران وجود نداشته است.

تصور غلط مبارزه با دشمن خیالی خارجی (آمریکا) جا افتاده در فرهنگ سیاسی ما نگذاشت که ما دریابیم که برای کسب آزادی باید ریشه های استبداد را بخشکانیم. در جامعه آزاد و دموکراتیک، استعمار و امپریالیسم نقشی نخواهند داشت. برداشت غلط از مقابله با استعمار، که حزب توده پرچمدار آن بود و جمهوری اسلامی بهره گیر آن، سبب شد که از مردم بخواهند تا در کنار استبداد به جنگ با استعمار خیالی بروند. تا بدانجا که آنها یک شخصیت ملی و دلسوزی چون مهندس بازرگان را «چریک پیر آمریکا» خواندند. حزب توده نیز سرانجام قربانی این وارونه نگری خود شد و برخی از سران آن به دست استبداد، دستگیر، شکنجه و اعدام شدند. و امروز استبداد حاکم با اتهامی مشابه جنبش سبز را تخطئه می کند و این بار موسوی و کروبی را عامل آمریکا می خواند. شاید برخی این عبارت مهندس بازرگان را شنیده باشند که استبداد از استعمار بدتر است. در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز استبداد (دینی و

غیر دینی) در عمل همدست استعمار بود، و ضد آزادی.

## چرا وارونه نگری؟

به نظر من بسیاری از مردم میان استقلال حکومت و استقلال مردم تفاوت نمی گذارند. هم اینکه حکومتی تحت نفوذ حکومت دیگری نباشد و از مرزهای کشور دفاع کند، آن را به استقلال کشور و ملت تفسیر و معنا می کنند. آیا مردم عراق در دوران صدام حسین استقلال داشتند؟ او نه تنها با قدرت از مرزهای عراق دفاع می کرد، به فکر گسترش آن نیز بود. یونانیان وقتی ایران را تصرف و حکومت یونانی سلوکیه را تشکیل دادند با تمام وجود و در مواردی به قیمت جان یونانیان از مرزهای ایران دفاع کردند. مقول ها نیز پس از اشغال ایران چنین کردند. تمام پادشاهان مستبدی که بر ایران مسلط شدند همین گونه عمل کردند. حتی استعمارگران هم از مرز مستعمره های خود دفاع کردند و برای آن جنگیدند و خون دادند. هر دولتی بر هر سرزمینی حاکم شود از مرزهای آن دفاع می کند، اما این به معنی استقلال آن ملت نیست. ملتی استقلال دارد که بر سرنوشت خود حاکم است و دولت خویش را انتخاب می کند. در چنین شرایطی آزادی مردم نیز تامین می شود. پرسش این است که چرا بسیاری از ایرانیان این واقعیت را وارونه می بینند؟

ریشه اصلی این وارونه نگری را می توان دو عامل دانست. نخست، بقایای

فرهنگ دیرینه قبیله ای ایران که پادشاه را پدر ملت و مردم را رعیت شاه می خواند، و خو گرفتن ایرانی ها با مناسبات استبدادی حاصل از آن. دوم، پیروی از ایدئولوژی وارداتی کسب آزادی و عدالت از طریق پشتیبانی از کمپ سوسیالیستی شوروی علیه امپریالیسم آمریکا، که مروج اصلی آن در ایران حزب توده بود. دیدیم که فرمانروای مستبد و سرکوبگر خودی را برحکومت منتخبی که با غرب رابطه داشته باشد ترجیح می دهد و در عمل آزادی را قربانی این سیاست می کند. این دو ویژگی را می توان در عبارتی که آقای خاتمی ساده دلانه در دوره ریاست جمهوری اش بیان کرد خلاصه نمود. او در برابر مبارزات ضد استبدادی مردم علیه ولایت مطلقه فقیه گفت: «من استبداد را بر استعمار ترجیح می دهم». کدام استعمار؟ آقای خاتمی و بسیاری دیگر، حکومت مستبدان قبل از انقلاب را عامل استعمار می خواندند. این خود اعتراف بدان است که استبداد و استعمار در عمل مکمل یکدیگرند. هم اکنون می بینیم که جمهوری اسلامی برای حفظ قدرت خود، و برای آنکه به رای مردم تن ندهد چه باج هایی به روسیه، چین و ممالک جهان سوم می دهد تا برای خود متحد جهانی بسازد، و برای فرار از مشکلات خود ساخته داخلی اش می کوشد ایران را درگیر نزاع های جهانی کند و برای مردم دشمن خارجی بتراشد، تا باز آنها پشت استبداد بمانند. و در نتیجه ناامن کردن فضای مالی

استبداد متحد شد و در برابر توطئه های آن ایستاد. آیا کشورهای سابقاً سوسیالیستی اروپای شرقی که با کمک غرب بساط حکومت های دیکتاتوری را برچیدند امروز مستعمره غرب اند؟ این دیدگاه به خود فرصت نمی دهد که به جهان امروز، به کشورهای در حال رشد مانند ترکیه، کره جنوبی، هند، برزیل، سنگاپور و غیره و مناسبات آنها با غرب نگاه کند تا نظریه های خود را با واقعیت ها منطبق سازد. خاتمی اگر در زمانی که گفته بود استبداد را بر استعمار ترجیح می دهد کمی به واقعیت ها نگاه کرده بود، می دانست در زمانی که هنوز استعمار در هشتاد در صد جهان حضور داشت، کشور ایران مستعمره کسی نبود تا چه رسد به امروز که ۴۰ سال از آخرین مناسبات استعماری در جهان گذشته است. واقعیت تلخ این است که خاتمی هم مانند بسیاری از ایرانیان دیگر، گرفتار فرهنگ ستیزه با استعمار فرضی باقی مانده بود، فرهنگی که حزب توده دانسته و نادانسته با وابستگی مطلق خود به روس ها برای ما تئوریزه کرد تا ما از غرب گریزان باشیم و به بلوک سوسیالیستی روس بپیوندیم. آنها حتی میان مدرنیته، تمدن معاصر غرب، و استعمار تفکیک قائل نشدند؛ و جلال آل احمد از غرب هیولایی ساخت که باید از آن فرار کرد، و روشنفکران حزبی عصر دیکتاتوری و استبداد، در نبود اطلاعات کافی، از این منابع مخرب تغذیه فکری کردند، هم خود به کژ راه رفتند وهم دیگران را به کژ راه بردند؛ و بالاخره جمهوری اسلامی از آن سلاحی برنده ساخت و علیه مخالفان خود استفاده کرد و همین شمشیر را به دست یک یک مخالفان خود نیز داده است که دانسته و نادانسته علیه یکدیگر بکار بگیرند.

### لوئوی استعمار

من بسیار کنجکاو و علاقه مند هستم بدانم این استعمار مورد اشاره افرادی مانند خاتمی، قرار است در ایران چه بکند؟ آیا می توانیم فراتر از وضعیت کره جنوبی در نظر بگیریم که مدت ۶۰ سال است حدود ۳۰۰۰۰۰ سرباز آمریکایی در آن جا مستقرند؟ و یا ژاپن با حضور ۳۵۰۰۰۰ نیروی نظامی آمریکا که



ایران، میلیارد ها دلار سرمایه ایرانیان را به کشورهای خلیج فارس سرازیر کرده است.

لوئو سازی از غرب، فرهنگ سیاسی غالب در جامعه ما بوده است. آیا آن همه سرکوب های خونین و اعدام های دهه اول انقلاب کار استعمار بود، یا استبداد؟ لوئوسازی از غرب به آنجا می رسد که آزادی و دموکراسی اگر با کمک خارجی ها به دست آید، بد است، ولی استبداد چون خودی است باید تحمل و حتی از آن دفاع کرد. بطوری که زندان و شکنجه و اعدام توسط جمهوری اسلامی، در یک کلام استبداد بی رحم و خشن دینی، چون از خود ماست، از استعمار فرضی (که در ایران وجود خارجی ندارد) بهتر است. در این موارد دید توطئه اندیش و فرهنگ دایی جان ناپلئونی ما نیز که خود را بی قدرت و همه چیز را در دست قدرت های خارجی (غرب) می بیند، توجیه گر این تفکر می شود. یعنی فکر می کند ارتباط با غرب یا کمک غربی ها برای آن است که ما را مستعمره خود کنند. یعنی ۷۰ میلیون جمعیت ایران ابزار دست استعمار گران خواهند شد. پس باید با

سالانه مبلغ دو میلیارد دلار هم به آمریکا می پردازند؟ یا ترکیه که عضو سازمان پیمان اتلانتیک شمال (ناتو) است؟ آیا انتخابات یا دستگاه قضایی در کره جنوبی، ژاپن یا ترکیه را آمریکایی ها کنترل می کنند، یا مردم آنها؟ ولی ما می دانیم انتخابات و دستگاه قضایی در ایران به اصطلاح مستقل را نه مردم، بلکه گروهی خود سر، مستبد و بدتر از استعمار کنترل می کنند که با فساد دستگاه قضایی همه چیز را به فساد کشانده اند. آیا وضعیت اقتصادی کره جنوبی با ۳۵۰ میلیارد دلار صادرات سالانه و یا ترکیه با ۱۴۰ میلیارد دلار صادرات بهتر است، یا ایران به اصطلاح مستقل با کمتر از ۲۰ میلیارد دلار صادرات غیر نفتی؟ کدام بیشتر به صنایع غرب وابسته اند؟ کدام بیشتر به «استعمار» و یا مردم خود سود می رسانند؟ کدام جامعه بیشتر به فساد آلوده است؟ کدام جامعه بیشتر از معضلات اجتماعی صدمه دیده است؟ کدام جامعه با فقر دست به گریبان است؟ در کدام جامعه روزنامه ها بسته می شوند، کتاب ها سانسور می شوند و رادیو و تلویزیون در انحصار دولت است؟ چرا حکومت های ما اینقدر از آزادی و نشریه های آزاد می ترسند و چرا دولت های دموکراتیک چنین ترسی از مردم خود و آزادی آنها ندارند؟ در کدام جامعه حتی رنگ و شکل پوشاک مردم را دولت تعیین می کند؟ قدر مسلم آنجائی که حکومت مستبد اقتصاد و ثروت ملی را در انحصار خود گرفته است.

### استقلال چیست؟

استقلال، نقطه مقابل وابستگی است. یعنی استقلال مردم از نیروی خارجی و یا استبداد داخلی برای حاکم بودن بر سرنواخت خود و ثروت ملی. استقلال خاک بدون آزادی مردم معنی ندارد. آیا زمانی

که گفته می شود ایران کشوری مسلمان است، منظور خاک ایران است؟ خاک که مذهب ندارد. مردم اند که مذهبی اند یا غیرمذهبی، مسلمان اند یا مسیحی. استقلال یعنی داشتن اراده آزاد مردم برای انتخاب حکومت. یعنی استقلال فکر، استقلال رأی، استقلال انتخاب، چه در انتخاب دولت باشد، چه انتخاب پوشاک و چه رفتار. همه اینها به مردم بر می گردد، وگرنه استقلال خاک چه ارزشی دارد؟ استعمار به این دلیل بد است که اداره سیاسی مملکت، ثروت ملی و آزادی را از مردم می گیرد و اراده خود را بر مردم تحمیل می کند و اگر مردم نپذیرند مجازات می شوند. آیا وضعیت امروز ایران جز این است؟ اداره سیاسی مملکت یا کنترل درآمد سالانه ۷۰ میلیارد دلاری نفت در دست مردم است؟ آیا مردم می دانند چگونه این دلارهای نفتی هزینه می شوند؟ آیا مردم برای دگر اندیشی، مخالفت با سیاست های مخرب حاکمیت مجازات نمی شوند؟ حال چه فرق می کند که این کارها را استعمارگران خارجی بر مردم تحمیل کنند یا مستبدان داخلی. در هر دو مورد مردم اسپرند و استقلال اراده از مردم سلب شده است و برای انسان اسپر فرق نمی کند اسپر هموطن باشد یا اسپر بیگانه. ظاهر بینی را کنار بگذاریم. کشور ایران استقلال ندارد، چون مردم استقلال ندارند. در حالی که مردم ایران خواهان یک رابطه عادی با آمریکا هستند حکومت ایران دشمنی با آمریکا را به سود خود می داند و نمی گذارد رابطه عادی میان دو کشور برقرار شود و سال هاست که این سیاست را با توهین گوسفند خواندن مردم ایران زیر شعار «رابطه با آمریکا رابطه گرگ و میش است» ادامه داده و مردم را فریفته است. و از این بابت میلیارد ها دلار به ایران و ایرانی ها زیان رسانده و باعث

عقب ماندگی جامعه و سر افکندگی ایرانیان در جهان شده است. این نکاتی است که بسیاری از سیاستمداران ایران کمتر به آن توجه کرده اند و دائماً مردم را از استعمار که عصر آن سپری شده است می ترسانند. زیرا آنها استقلال را، نه استقلال مردم، بلکه به نادرست استقلال حکومت و خاک می بینند. و این چنین است که زمینه را برای ادامه غلبه استبداد فراهم می کنند.

عصر استعمار و وابستگی های قرن نوزدهمی و یا مناسبات دوران جنگ سرد سپری شده است. در جهان امروز همه کشورها بیش از پیش به هم وابسته اند. درست است آنکه قویتر و غنی تر است نقش بزرگتری ایفا می کند، ولی قدرت و ثروت نیز در انحصار قدرت های استعماری نمانده است. امروز آمریکا نیست که به چین وام می دهد، برعکس چین است که به آمریکا وام داده است. به همین دلیل سیاست اقتصادی چین برای آمریکا تعیین کننده شده است. نه تنها عصر استعمار گری سپری شده، بلکه دوره قدرت های دو قطبی و یک قطبی نیز پایان پیدا کرده اند. این وضعیت کنونی جهان است. اگر هنوز خاتمی معتقد است که باید از ترس استعمار فرضی به دامن استبداد پناه برد، در جهان دیروز باقی مانده است. به همین دلیل به جایی می رسد که به اصطلاح استعمار او را برای شرکت در کنفرانسی دعوت می کند، ولی استبداد اجازه خروج او از کشورش را که هشت سال رئیس جمهور وفادار و پر طرفدار این نظام بوده است، نمی دهد. کدام سد راه پیشرفت ایران شده است، استبداد یا استعمار؟ اگر کسانی فکر می کنند هر دو، هنوز در دنیای گذشته سیر می کنند.